

## تحریم یکصدای نمایش انتخابات :

### ضرورتی سیاسی، نه انتخاباتی !

پس از تظاهرات آبانماه و دریده شدن آخرین نقاب ها از چهره ی شیطانی ولایت فقیه به بهای بیش از ۱۵۰۰ کشته و چندین برابر آن زخمی، که نمایش رد قاطع این نظام از سوی مردم بود زمان آن است که این دست رد بر سینه ی رژیم، با استفاده از همه ی راههای خشونت پرهیز، و در فرصت کنونی با **تحریم قاطع نمایش انتخاباتی اسفندماه** و کوشش در جهت خودداری هرچه وسیعتر مردم از مشارکت در آن، و بیشتر به منظور نشان دادن **همصدایی** ملت در موضوعی که به سادگی می توان در آن همگام شد، نمودار گردد.

یک بار خامنه ای گفت اگر با ما هم مخالفید بخاطر کشورتان در انتخابات شرکت کنید.

اما معلوم نیست این بار دیگر چه می خواهد بگوید:

اگر فرزند نوجوانتان را در حال عبور در خیابان کشتیم؛ اگر پرستار زحمتکش، مادر نان آورتن، از کار طاقت فرسای دو نوبتی به خانه بازمی گشت و در راه تیرخورد و به خانه نرسید؛ اگر جوانان شهرتان، که از بیم مسلسل ها و تانک های ما به نیزارهای اطراف ماهشهر پناه برده بودند، حتی در آنجا هم به تیرباران چشم بسته ی آدمکشان ما دچار و کشته شدند؛ اگر از در و دیوار و هلیکوپتر و زمین و آسمان در همه ی شهرها به تیر بسته شدید؛ اگر کالبدهای بسیاری را سربه نیست کردیم، یا در سدها و رودها و دریا افکندیم؛ و اگر به خانواده ها گفتیم جنازه ی نوجوان بیگناهتان را تحویل نمی دهیم مگر با این تضمین که چیزی نگویید، کسی را خبر نکنید و شبانه او را دفن کنید؛ اگر مانع پذیرش مجروحان در بیمارستان ها شدیم یا آنها را از تخت بیمارستان بیرون کشیدیم و به نقاط نامعلوم بردیم یا سربه نیست کردیم؛ اگر راه تماس و اطلاع رسانی شما با یکدیگر را بستیم، اگر هزاران نفر را به زندان ها بردیم و برای گرفتن اعتراف اجباری به زیر شکنجه انداختیم، اگر آمار کشتگان را پنهان می کنیم، اگر بیشرمانه نزدیکان داغدار کشته شدگان را نیز به زندان می بریم تا از سوگواری چهلم آنان جلوگیری شود ...

**اینها هیچیک مهم نیست!**

**باز هم بیایید و رأی بدهید !**

**به ما رأی دهید تا بار آینده بهتر و بیشتر بکشیم.**

پس از کشتار خونین اخیر افشاگری علیه نظام و رهبر آن و لعن علیه آنها به حق دامنه ای باز هم وسیعتر یافته و از تحلیل گرفته تا بیان خشم نسبت به دستگاه شیطانی حاکم هر یک جای همچنان بیشتری در نوشته های هموطنان باز کرده است. در بسیاری از بررسی ها به حق می خوانیم که این خیزش آخرین شعله ی خشم ملت نبوده و آتشی است که همچنان زیر خاکستر است و در اولین فرصت باز زبانه خواهد کشید. این ها همگی بیان حقایقی انکارناپذیر است. شک نیست که این آتش به ضرب گلوله خاموش نخواهد شد و، چنان که نویسنده ی این سطور از چند سال پیشتر نوشته است، به شکل های گوناگون و هر بار با خیزشی دیگر، که چه بسا شکل و زمان آن غیرقابل پیش بینی باشد، شعله ور خواهد شد.

از همین امروز نیز ایستادگی به خود شکل های نوین می دهد، و دعوت خانواده ها و نزدیکان قربانیان و کلیه ی نیروهای آزادیخواه متشکل به برپایی یادبود باشکوه آنان به مدت سه روز از چهلمین روز پیوستن آنان به جلودانگی تاریخی، و یادآوری این که آنان تنها به خانواده های خود تعلق ندارند و فرزندان همه ی ایرانزمین اند، فصل نوینی از مقاومت های مدنی را گشوده است.

اما سخن بر سر این است که چرا در آتشی که باید همچنان زبانه بکشد، همه چیز باید غیرقابل پیش بینی بماند و برای هدایت این شعله های خشم به صورتی که با قبول کمترین آسیب بیشترین نتیجه حاصل مردم گردد چه باید کرد. در پاسخ به این پرسش نیز بسیاری نظرها داده شده که این نوشته جای ورود مستقیم در آنها نیست. همین اندازه گفته شود که هنگامی که جاده ی کوبیده ای در پیش دیده نمی شود باید از همان نقطه ی عزیمت راه را گام به گام کوبید تا افق پیشرفت روشن تر گردد.

هنگامی که بر سر هدف اصلی، **برچیدن رژیم توتالیتر حاکم**، و هدف های ذیل آن، برپاداشتن نظامی مبتنی بر قانون و **اصل حاکمیت ملت** یا **دموکراسی**، و **جدایی دین از حکومت**، (مستتر در حاکمیت واقعی ملت!)، که همه ی ضمانت های دیگر آزادی و سعادت و عدالت اجتماعی را می توان از آنها **استنتاج کرد** یا در سایه ی آنها عملی ساخت، توافق بود - و این توافق امروز بیش از هر زمان در افق دیده می شود - با برداشتن اولین گام های عملی مشترک راه برای گام های بعدی بدون دشواری های بزرگ باز و روشن خواهد شد.

امروز افزون بر سازمان های شناخته شده و دیرینه ی ملی<sup>۱</sup> حتی برخی از مبارزان ملی - مذهبی در داخل و خارج کشور نیز به ضرورت **جدایی دین از حکومت** پی برده اند؛ برخی از آنان مانند آقای ابوالفضل قدیانی<sup>۲</sup> و نیز یک گروه هفتادوهفت نفره از آنان هم این موضع را بالصراحه بیان کرده خواستار این جدایی در نظام آینده شده و بویژه پس از خیزش آبانماه به عنوان نخستین گام به تحریم انتخابات نمایشی دعوت کرده اند<sup>۳</sup> و برخی نیز در خارج از کشور چنان که در سال گذشته خواندیم درباره ی جدایی دین از حکومت منشورمانندی را امضاء کردند. در چنین شرایط نوینی به نظر می رسد که باید راه برای همصدایی یا چه بسا همگامی برای اقدامات تاکتیکی بزرگی در راه تغییر نظام به صورت خشونت پرهیز باز شده باشد.

باید دانست از آنجا که در میان مردم دیگر کسی برای این صندوق های رأی و رأی های شمرده شده ارزشی قائل نیست<sup>۴</sup> تنها شماره ی آرائی که ریخته یا شمرده خواهد شد مهم نیست: اهمیت تحریم به صورت مشترک و همصدا، آنها را با شعارهایی که جدیداً از هر سو برای توجیه آن مطرح می گردد، یعنی ضرورت پایان رژیم، در همین همصدایی است که به صورت صدای واحد تظاهرکنندگان آبانماه یعنی بیان اراده ی مشترک ملتی واحد برخواهدخواست.

افزون بر این برای خود این نظام نیز، که در آن رأی یک آخوند پرمدعی بر رأی میلیون ها مردم درس خوانده و توده های زحمتکش و دلسوز کشور برتری دارد، شمار آراء در حد خود، یعنی از لحاظ شناختن تمایلات واقعی مردم، کمترین ارج و ارزشی ندارد و آنچه در آن اهمیت دارد جنبه ی نمایشی و تبلیغاتی آن یعنی به رخ کشیدن حضور و مشارکت فعال جامعه در این بازی است؛ نمایشی که از یک سو با شمارش آراء انجام می گیرد، و در صورتی که واقعاً شمار درخوراعتنایی رأی داده باشند از راه به رخ کشیدن این شمار رأی دهنده به جامعه، به مخالفان و به قدرت های خارجی.

پس، از این دیدگاه نیز همصدایی مخالفان در تحریم که، بویژه با روحیه ی بعد از آبانماه، اثر آن در صاحبان حق رأی بسی شدید تر خواهد بود، هم بر رژیم و بر روحیه ی عمال آن اثری نیرومند خواهد گذاشت و هم - و این مهم تر است - برای مردمی که همصدایی سخنگویان خود را به مثابه ی همصدایی خود و همچون صدای واحد خود، مشاهده می کنند و اثر آن را می بینند، معنایی بس بزرگتر خواهد داشت.

زیرا آنچه می تواند سرانجام تیغ های این نظام فاسد و بیرحم را کند کرده، خود آن را علی رغم سرکوبگری وحشیانه اش، از پای درآورد، نمایش روشن و انکارناپذیر همصدایی ملت برای پایان آن و احساس این همصدایی از سوی خود ملت است.

این نظام تا کنون کوشیده تا از دو راه بقاء خود را تضمین کند: یک، از میان برداشتن سران اصلی اپوزیسیون، بویژه شاپور بختیار که از روز نخست برجسته ترین هشداردهنده علیه آن و در نتیجه بزرگترین خطر علیه موجودیتش بود، همزمان با جلوگیری از فعالیت سازمان های سیاسی مخالف؛ و دوم سرکوب خونین مردمی که از این طریق از رهبری مرکزی و واحد برای سازماندهی نیروی کوبنده ی خود محروم مانده بودند.

فراموش نکنیم که برای ورزیدگی در انجام این منظور اخیر هشت سال است که جمهوری اسلامی در سوریه تمرین می کند. ج. ا. سالهاست از یک سو با قتل عام مردم سوریه به کمک ارتش اسد و نیروی هوایی روسیه نیروهای خود را، به بهای کشتار صدها هزار شهروند سوریه ای و بی خان و مانی میلیون ها تن دیگر از آنان، خواسته به خود و به مردم ایران بقبولاند که اگر قادر است در یک کشور بیگانه رژیم ستمگر آن را بر سر پا نگهدارد در کشوری که بر آن حکومت می راند این کار به مراتب برایش سهل تر است. تهدید تبلیغات گران آن به «سوریه ای» شدن ایران و کوشش در بیمناک ساختن مخالفان رژیم از وجود چنین خطری برای کشور ما بدین منظور بوده و هست. صرف نظر از این که آزادیخواهان سوریه به چه عللی وارد درگیری مسلحانه با حکومت مافیایی اسد شدند، باید گفت که ایران نه سوریه است و نه باید اجازه داد «سوریه ای» گردد.

«سوریه ای» شدن نتیجه ی پاسخ خشونت بیرحمانه ی رژیم اسد به مردم و واکنش هایی مشابه از سوی برخی از مؤلفه های مخالفان آن، از جمله تروریست های اسلامگرا، بوده است.

جمهوری اسلامی که از روزهای نخست تأسیس با برخوردهای خشونت آمیزی هم روبرو بوده و پس از آن نیز همه نوع خیزش مردمی را در مقیاس های گوناگون دیده است، از سالیان دراز پیش از این خود را برای هرگونه چالش مسلحانه از سوی مخالفان آماده کرده است. همانگونه که با مردم کشور دیگری، سوریه، که اساساً حق دخالتی در امور آن را نداشته نشان داده است بر خود هیچگونه خشونت و هیچ میزان جنایت را ممنوع نمی داند و خود را در ارتکاب هر اندازه خشونت و کشتار علیه هر ملتی که بتواند مجاز می داند. اینها بدین معنا نیست که همواره خواهد توانست در هرگونه چالش مسلحانه با غیرنظامیان جامعه پیروز باشد. منظور این است که چنین رژیمی از خشونت و جنایت تغذیه می کند و نمی باید این منبع تغذیه را در اختیار آن قرارداد.

آنچه مسلم است در مبارزه ی خشونت آمیز معمولاً دستگاه حکومتی دست بالا را دارد؛ و در موارد استثنائی برتری یافتن مخالفان هم خطر اینکه نیروی فائق نیز خود به قدرتی از لحاظ خشونت مشابه قدرت حاکم تبدیل شود بسیار شدید است.<sup>۴</sup>

در انقلاب مشروطه ی ایران، پس از به توپ بستن مجلس به تصمیم محمدعلی شاه و به دست قزاقان روسی لیاخوف که طی آن عده ای از نمایندگان مجلس که برای دفاع از خانه ی ملت در برابر این نیروی خارجی در آن سنگر گرفته بودند کشته شدند و عده ای از آزادیخواهان نیز اعدام گردیدند، نمونه ی مردم دلاور تبریز را داریم که حاضر به تسلیم در برابر قزاقان شاه که دست کم فرماندهی اصلی آنها خارجی بود و از شمال هم قوای روسی حاضر در درون مرزهای کشور آنان را تقویت می کردند، نشدند. اما شکست نهایی استبداد با حمله ی سواران بختیاری، که نیروی مسلح سنتی بودند، به پایتخت، با رهبری سیاسی صمصام السلطنه بختیاری و به سرکردگی نظامی سردار اسعد بختیاری، و در اتحادی آزادیخواهان میان همه ی مشروطه خواهان حاصل شد، که هدف آنها از پیش معین و روشن بود و چیزی جز مشروطه و عمل به قانون اساسی و متمم آن را نمی خواستند؛ اتحادی که جایی برای

خطر سلطه ی یک جانبه ی اپوزیسیون مسلح که خود نیز از کشورداران و دیوانیان مشروطه خواه شناخته شده بودند باقی نمی گذاشت !

اما، در اکثر انقلاب های قرن بیستم که از راه مسلحانه به پیروزی رسیدند نیروی پیروزمند بساط زور جدیدی برپا کرد که گاه از بساط پیشین هم خشن تر بود.

به عکس، مبارزه ی خشونت پرهیز و مبتنی بر نافرمانی مدنی جامعه را برای روزی که باید سرنوشت خود را به صورت قانونی و با روش دموکراتیک و بر اساس نظم عادلانه و انسانی، و نه با دستورهای غلاظ و شداد و ارباب و توسل دائمی به نیروی قهریه، در دست گیرد و بر امر مدیریت متمدنانه ی کشور مسلط گردد، پیش از کسب پیروزی آماده می سازد. چنین شد که نیروهای پیروزمند مشروطه پس از ورود به تهران از خشونت و انتقامجویی پرهیز کردند، «دادگاه های انقلاب» به راه نیانداختند و پس از خلع محمدعلی شاه جز چند تن انگشت شمار از کسانی را که در خدمت استبداد مرتکب جنایت شده بودند و به روشی قانونی و عادلانه محاکمه شدند، اعدام نکردند. این فرهیختگان و کشورداران مجرب که در میان آنان سنتی و مدرن دست در دست هم کار می کردند، به عکس آخوندها، می دانستند که خشونت خشونت می آفریند.

در سالیان واپسین دیکتاتوری گذشته هنگامی که سران جبهه ملی را خانه نشین کردند و نهضت آزادی هم که خواست در قالب جبهه ملی سوم جای آنان را بگیرد به محاکمه و زندان کشیده شد، و **صداها** **شناخته شده و معتبری** که درد جامعه را می شناختند و بیان می کردند، خاموش شدند، عرصه بر همه ی جامعه چنان تنگ شد که رفته رفته جوان پرشور، مغرور و ناشکیبایی که در تنگنای موجود راهی برای نشان دادن تمایلات مشروع خود و حتی خواست های بزرگترهای معقول و قانون شناس خود نمی دید سرانجام روزی دست به اسلحه برد. جوانان پرشور و نجیبی چون مسعود و مجید احمد زاده، تربیت شده در مکتب پدری مصدقی چون طاهر احمدزاده، به این راه روی آوردند<sup>۵</sup>. سپس، جای نمونه هایی از این قبیل را که به سرعت درو شدند جوانان دیگری گرفتند که حتی فرهنگ سیاسی ویژه ی آنان را هم نداشتند. شبیه همین فرآیند در میان جوانان متمایل به نهضت آزادی رخ داد و به تشکیل مجاهدین خلق انجامید. پس از دستگیری ها و اعدام ها و زندگی ویژه ی پنهانکاری، تعصب زاییده ی جهل، و خشونت، و به دنبال آن تزویر، چنان در روانهای این گروه ها، بخصوص دومین رده های آنها، رخنه کرد که کسانی که خواسته بودند برای جامعه رهایی بخش باشند خود به موجوداتی سیادت طلب، تنگ نظر، توتالیتار و ترسناک تبدیل شدند، تا جایی که سازمان مجاهدین خلق مسعود رجوی بوجود آمد که خود مینیاتوری از جمهوری اسلامی بود و هست و هنوز خطر توانایی های ایدئائی آن برجاست.

همه ی این ماجراهای تلخ و خوفناک از این سرچشمه گرفت که در دوران زایش این گروه ها در کشور دیگر هیچ **صدای معتبر و شناخته شده ای که بیان کننده ی خواست های برحق و در عین حال قانونی و معتدل جامعه ی آن روز ما باشد** وجود نداشت.

پس، اجتناب از پیدایش خشونت در میان مخالفان، حتی در شکل **نافرمانی مدنی**، که هم نافرمانی است و هم مدنی، مستلزم وجود **صداهایی معتبر و شناخته شده**، و حتی الامکان به هم پیوسته در یک **صداست**. اگرچه در نافرمانی مدنی نافرمانی وجود دارد، اما این نافرمانی مدنی است بدین معنی که از راه های مدنی عمل می کند و همچنین سرپیچی از **حکومت غیرقانونی** یا تصمیمات **غیرقانونی** یک حکومت است که حتی اگر خود آن نیز بر مبنای قانونی تشکیل شده باشد، تصمیمات غیرقانونی آن قابل قبول نباشد. در جمهوری اسلامی هم حکومت غیرمشروع است و هم تصمیمات و رفتارهای آن ناقض قوانین خود آن و تعهداتش نسبت به میثاق های بین المللی است که ملت ایران امضاء کرده است. اما نافرمانی مدنی حتی در صورت مقابله با قوانین غیرقابل قبول همچنان خشونت پرهیز و مشروع است.

چنان که در مورد پایان دیکتاتوری پیشین دیدیم، چه بخواهیم و چه نخواهیم، ادامه ی فشار و ستم بر جامعه بر خشونت در درون جامعه می افزاید، و از این راه آن را به مبارزه ی سیاسی تسری می دهد، و نظام کنونی هم که بر خشونت بنا شده، همواره با خشونت زیسته و از کشورداری جز اعمال خشونت چیز دیگری نمی داند از این امر چندان بیمی ندارد. دلسوزان جامعه هستند که باید از رواج خشونت و خطر تسری آن به مخالفان جان بر لب رسیده، به جوانان محروم، مظلوم، معصوم و مغرور بیمناک باشند. تا کنون ما دلیلی بر درستی ادعای رژیم به خشونت معترضان آبانماه نداریم. اما، بنا به آنچه گفته شد، حتی اگر چنین مدعایی نیز ثابت گردد جای شگفتی نیست.

**رژیم کنونی، که به دلیل شرایط غیرقابل تحمل اقتصادی و اجتماعی، حتی بدون نیروی امنیتی و قتل و زندان هم، زندگی در آن خشونت بار است، خود تجسم خشونت است.**

در چنین وضعی، هنگامی که هیچ صدایی قادر به بیان درد بزرگ و مشترک همه ی جامعه نبود چگونه می توان انتظار داشت که رفته رفته خشونت - خشونتی که اشکال خفیف آن در زندگی روزمره ی مردم نیز مشاهده می شود - به تنها زبان جامعه تبدیل نگردد و مبارزات سیاسی را نیز که باید معطوف به بازگرداندن آرامش و قانون دموکراتیک به کشور باشد مسخ نکرده از مسیر خود خارج نسازد. نگاهی مسئولانه به این افق ترسناک ما را وادار می سازد که برای آن چاره ای عاجل بیاندیشیم. باید به چهل سال حرکت کورمال در تاریکی که صداها ی همچنان ناهمخوان اپوزیسیون آزادیخواه واقعی علت عمده ی ناتوانی آن بوده، تا جایی که سبب گستاخی روزافزون کاست قرون وسطایی آخوند و اجامر اونیفورم پوش آن به نام «سپاه»، و رسیدن کشور به وضع کنونی گردیده، پایان داده شود.

آنچه می تواند پایه های این رژیم را به لرزه درآورد نه رفتارهای خشونت آمیز، و نه حتی اسلحه است؛ این عامل نخست دریای نفرت مردم است که مزدوران رژیم آن را زودتر از رأس آن احساس می کنند و از هم اکنون نیز صدای امواج خروشان آن شنیده می شود. اما این به تنهایی کافی نیست و تبدیل آن به موج عظیمی که رژیم را از جا بگند نیازمند صدای واحد و نیرومندی نیز هست که از به هم پیوستگی گروهی از صداها ی معتبر پدیدار می شود. از هم اکنون صداها و صداها خانواده ی داغدار و سراسر جامعه سوگوار کشور با برپاداشتن مراسم ملی یادبود و بزرگداشت برای فرزندان برومند ملت در چهلمین روز کشتار آنها گام بزرگی در راه این پیوستگی برداشته اند. پایه پای این همصدایی گروهی از زنان زندانی برای همان تاریخ اعلام تحسن کرده اند، و شورای ملی معلمان که به نام خواست های شناخته شده ی این صنف محروم از آنان خواسته تا در دفتر مدارس تحسن کنند برگذاری این تحسن را به پشتیبانی از تجمع بازنشستگان در برابر مجلس نیز تبدیل کرده است. اینها نمونه های برجسته ای از همصدایی در جامعه ی مدنی است که هر روز وسیعتر می گردد.

اما با وجود این کوشش های ضروری و پراج، جای صدای نیرومند واحدی که مضمون سیاسی این فداکاری ها و هدف نهایی همه ی این از خودگذشتگی ها را که پایان شب سیاه و دراز جمهوری اسلامی است به زبان سیاسی روشنی بیان کند، و برای آنکه این کوشش های پراج و پرخطر بی نتیجه نمانند همه ی آنها را به جهت واحدی هدایت کند، همچنان خالی مانده است. گرچه باید از هر فرصتی برای به هم پیوستن صداها بهره برد، اما شرایط بهینه ای که فرصت به هم پیوستن صداها ی پراکنده را دستکم در یک مورد معین اما مهم فراهم کند هر روز پیدانمی شود.

**تحریم یکصدای نمایش انتخابات، خاصه پس از جنایات گستاخانه ی رژیم در آبانماه، یکی از مساعدترین این فرصت هاست.**

تکرار این نکته هیچگاه زائد نخواهد بود که **تحریم یکصدای نمایش انتخابات نه یک ضرورت/انتخاباتی** برای کاهش از تعداد آراء، که در هرحال شمارش آن در کنترل جامعه نیست، بلکه یک ضرورت

**سیاسی** است ! حرکتی است که در آن **همصدایی تحریم کنندگان** از خود تحریم و نتایج دیگر آن نقش بزرگتری دارد.

با همه ی نیروی عظیمی که برای سرکوب اعتراضات آبانماه به کارافتاد با این خیزش و واکنش های زنجیره ای پس از آن نیرویی آزاد شده و ماشینی به کارافتاده که دیگر هیچ قدرت مسلحی قادر به از کار انداختن آن نخواهد شد. **این خیزش اعلام شکستن سد ترس ها بود.** هنگامی که سدی رو به شکستن می گذارد هر سوراخی را که می بندید آب از ده ها ترک دیگر رخنه می کند و بیرون می زند. بی جهت نیست که در یک ماه ی گذشته کشور ما بصورت یک سرزمین اشغال شده در آمده است؛ این حالت جز نشانه ی وحشت رژیم از فروریزی سد نیست.

**رژیم ولایت فقیه کاخی مقوایی است که فساد آن را چون موریانه از درون خورده است، تنه ی آن** آماده ی فروریزی است و مترسک موجود بر رأس آن هم دیگر قادر نیست آن را بر سرپا نگهدارد؛ اما تلنگر لازم بر آن باید از سوی ملت و با زبان سیاسی، که باید **زبانی واحد** باشد، وارد شود. آزادیخواهانی که صمیمانه پایان سرطان ولایت فقیه را می خواهند اگر باز هم از برداشتن گام ضروری برای همصدایی، به هر دلیل که باشد، خودداری کنند نمی توانند از کس دیگری جز از خود شاکی باشند.

۵ دیماه ۱۳۹۸

<sup>۱</sup> تا کنون **نهضت مقاومت ملی ایران** و **سازمان های جبهه ملی ایران** در اروپا که از نخستین روز پیدایش این نظام، به نام **اصل حاکمیت ملی** و به پیروی از **آموزش مصدق دخالت دین در حکومت را غیرقابل قبول دانسته و محکوم کرده بودند**، هر یک با انتشار اعلامیه ای موضع روشن و قاطعی را در لزوم **تحریم یکصدای** نمایش انتخاباتی اعلام داشته اند. شاید تنها گناه آنها این بوده که حقیقت را چهل سال زودتر از نسل سرنگونی طلب کنونی دریافته و بیان کرده اند و تاوان سنگینی هم برای آن پرداخته اند؛ نسل سرنگونی طلب کنونی، که به دلیل جوانی در دوران فتنه ی خمینی و دشوار بودن تشخیص خطر مهلک حکومت دینی و اصلاح ناپذیری رژیم ولایت فقیه برای آنان در جو خاص آن دوران، برای دستیابی به این حقیقت به تجارب و شکست های دردناکی نیازمند بودند.

<sup>۲</sup> ابوالفضل قدیانی از أعضاء برجسته ی مجاهدان انقلاب اسلامی در بیانیه ای از گروه های سیاسی در ایران خواست که ضمن تحریم انتخابات از هر فرصتی برای بیان و اعلام اعتراض بهره جویند. وی در این بیانیه نوشت که «تحریم انتخابات انفعال نیست» بلکه «شرکت در انتخابات مجلسی-نمایشی-فرمایشی که چنین عقیم و افلیج شده انفعال کامل است». آقای قدیانی تاکید کرده که «شرکت در انتخابات بدون هیچ برنامه و اراده ای برای مهار استبداد تسلیم محض است».

همچنین آقای هاشم آقاجری از چهره های شاخص پیشین اصلاح طلب بر این باور است که چون اصولاً نظام جمهوری اسلامی قابل اصلاح نیست، **نیازی به اصلاح طلبان نیست تا برای اصلاح آن مبارزه کنند.** آقاجری معتقد است اصلاح طلبان از مردم عقب افتاده اند و معلوم نیست با چه عاملی می خواهند به مردم برای شرکت در انتخابات انگیزه بدهند. هاشم آقاجری می گوید تنها تکیه بر نقض نظارت استصوابی نمی تواند به خواست های شهروندان پاسخ دهد. چون در مجلس ششم به رغم این که اصلاح طلبان اکثریت داشتند، آنان کاری از پیش نبردند. این واقعیت، به گفته آقای آقاجری، نشان می دهد که اصلاح نظام تنها با به پای صندوق رای رفتن ممکن نیست بلکه اصلاح طلبان بایستی تحول خواه شوند و با جنبش های اجتماعی پیوند بر قرار کنند. بنابراین برای دست یابی به خواست های دموکراتیک باید "نیروی سومی" به میدان بیاید. [ت.ا.]

<sup>۳</sup> هفتادوهفت تن از فعالان ملی- مذهبی تحول خواه در تهران و شهرستانها نیز طی بیانیه ای انتخابات را نمایشی و دهن کجی به درد و رنج مردم دانسته و تاکید کرده اند «عدم شرکت در انتخابات نمایشی کمترین اعتراض مدنی است که می توان به شرایط حاکم بر کشور کرد»

<sup>۴</sup> «احتمال می‌دهم که هیئت‌های نظارت سختگیری کنند و در عوض شورای نگهبان به امید ارائه چهره جدیدتری از خود در این باره تجدیدنظر مختصری کند. ولی با این شرایط فقط یک معجزه می‌تواند افراد را پای صندوق‌های رأی آورد. من تا این لحظه خارج از محفل‌های اصلاح‌طلبی به فردی عادی برنخورده‌ام که بگوید این بار رأی می‌دهد.» احمد زیدآبادی، سایت زیتون.

<sup>۵</sup> حتی در انقلاب بزرگ فرانسه در ۱۷۸۹ نیز، با وجود بسیاری رهبران فرهیخته اما اکثراً فاقد تجربه‌ی سیاسی برای آن شرایط استثنائی، پرهیز از چنین خطری ممکن نشد و با اینکه فرآیند با تشکیل مجلس سنتی طبقات سه‌گانه به فرمان پادشاه آغاز شده بود کار سرانجام به جنگ‌های داخلی و قتل و مرگ صدها هزار تن و دوران موسوم به وحشت با اعدام انقلابی هزاران نفر به دست تندروها انجامید.

<sup>۵</sup> دوستی ارجمند از قول طاهر احمدزاده نقل می‌کند که روزی که سرگرد مقدم، و سپهبد مقدم بعدی، به او گفته بود شما سبب شدید که این جوانان دست به اسلحه ببرند وی در پاسخ گفته بود آقای سرگرد این اسلحه را شما به دست آنها دادید نه ما!

<sup>۶</sup> در مصاحبه‌ای با سایت زیتون آقای احمد زیدآبادی، در پاسخ به این پرسش که «اگر مردم معترض در راستای انقلاب قدم بردارند، شما چه نظری درباره این عمل سیاسی دارید؟» ابتدا به درستی می‌گوید: «انقلاب که بدون سازماندهی سیاسی یا مدنی و بدون رهبران مشخص رخ نمی‌دهد. آن کدام تشکیلات یا رهبران هستند که می‌خواهند انقلاب کنند و من نمی‌گذارم!» اما ایشان از این مقدمه نتیجه‌ای نادرست می‌گیرد: وی در باره‌ی این که اگر آنچه انقلاب می‌نامد - و خشونت آمیز بودن یا نبودن آن را نیز روشن نمی‌کند - و ما بهتر می‌دانیم آن را تغییر نظام بنامیم، ضرورت حیاتی یافته و مردم خواستار آن شده‌اند چرا نباید در راه ایجاد آنچه «سازماندهی سیاسی یا ...» می‌نامد کوشید، توضیحی نمی‌دهد. دنباله‌ی استدلال‌های ایشان نیز بر همین روال است: نتیجه‌گیری منفی بدون این که معلوم گردد پس برای جلوگیری از نابودی کشور چه باید کرد. در همان سایت به این پاسخ واکنش‌های در خور تأمل بسیاری نشان داده شده اما آنچه برای ما مهم است این است: حق هر شهروند است که در اوضاعی که هم زندگی برای او غیرقابل تحمل شده و هم کشور را در خطر نابودی می‌بیند، خواستار دگرگونی رژیم سیاسی با برپایی رژیم دیگری گردد، صرف نظر از این که در خود کیفیت‌های لازم برای رهبری چنین فرآیندی را می‌بیند یا نه، یا شرایط سازمانی لازم برای آن منظور را موجود می‌بیند یا نه. این حق در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، بند سوم دیباچه‌ی آن نیز شناخته شده است: «... ضروری است که از حقوق بشر با حاکمیت قانون حمایت شود تا انسان به عنوان آخرین چاره به طغیان بر ضد بیداد و ستم مجبور نگردد». [ت.ا.] آماده نبودن امکانات این حق را زائل نمی‌کند بلکه بر کسانی که ادعای شناخت و تجربه در این کار را دارند این وظیفه را واجب می‌کند که در حد توان خود همه‌ی همت خویش را در راه رفع آن کمبودها به کارگیرند، نه اینکه آن خواست را بر دیگران منع کنند.